

## درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/10/04

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح

ششمین از مسائل هفت‌گانه‌ای که مرحوم محقق (رضوان الله علیه) در *شرایع مطرح کردند* در این مبحث، «نکاح شغار» است. این نکاح شغار متخذ از حدیث نبوی است که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نهی فرموده است. [1] تنها سند حرمت از نظر تکلیف و بطلان از نظر وضع برای نکاح شغار، همین حدیث نبوی است و اگر اجماعی در مسئله ادعا شد؛ چه اینکه ادعا شد، این اجماع مدرکی است. لذا غالب این بزرگواران که از اجماع سخن به میان می‌آورند می‌گویند: «و يدل عليه قبل الإجماع قوله (صلی الله علیه و آله و سلم)»، معلوم می‌شود اولین دلیل حدیث است و اجماع مستند به همین حدیث است.

مطلب دوم این است که در فهم این حدیث؛ هم بین علمای عامه، هم بین علمای خاصه اختلاف است؛ آنچه که ادعای اجماع شده است، اجماع «فی الجملة» است نه «بالجملة»، نه به همه حدود. لذا ضابطه‌ای که مرحوم شهید ثانی در *مسالك* ذکر کرده است تا حدودی مورد قبول بعضی‌هاست و ضابطه‌ای که در *كشف اللثام* و دیگر کتاب‌ها آمده است، مورد نقل صاحب *جوهر* است؛ یک ضابطه مشخصی که همه بر آن اتفاق داشته باشند، این چنین نیست. پس اگر اجماعی هست، «فی الجملة» است که نکاح شغار باطل است، نه «بالجملة» همه فروع زیر مجموعه؛ لذا در همین *شرایع* بخشی از فروعی که محتمل است زیر مجموعه نکاح شغار باشد، فتوا به صحتشان دادند. این هم دو مطلب.

مطلب سوم اینکه ادعای اجماعی که شده است، اینهایی که *الفقه علی المذاهب الخمسة* نوشتند از متأخران لبنان و غیر لبنان، اینها آن دقت جناب «ابن رشد» را نداشته و ندارند. آنهایی که *الفقه علی المذاهب الخمسة*؛ یعنی شیعه به انضمام آن فرق چهارگانه نوشتند، گفتند به اتفاق کل، این چنین است؛ در حالی که خود «ابن رشد» و سایر محققان اهل سنت، آمدند گفتند بین «أبي حنيفة» و دیگری اختلاف است. سلطنت مرحوم صاحب *جوهر* اینجا روشن می‌شود که همین صاحب *جوهر* وقتی می‌خواهد اقوال آنها را تحلیل کند، می‌فرماید آنها هم باهم اتفاق ندارند؛ نظر «أبي حنيفة» چیز دیگر است، نظر «مالک» چیزی دیگر است، اینها «فی الجملة» اتفاق دارند، نه «بالجملة»، نه همه صور نکاح شغار باطل باشد.

بنابراین ما هستیم و روایت: نه اجماع کاری برای ما انجام می‌دهد چون مدرکی است و نه چنین اجماعی وجود دارد، عمده استفاده از متن روایت است. در بین بزرگان ما هم بین مرحوم شهید ثانی که در *مسالك* [2] یک ضابطه یک سطری است تقریباً، با ضابطه چند سطری *كشف اللثام* و دیگران ذکر کردند خیلی فرق دارد؛ لذا اگر عنایت کرده

باشید نقد صاحب جوهر متوجه ضابطه کشف اللثام و مانند اینهاست، نه ضابطه جناب شهید ثانی در مسالک؛ با ضابطه او کاری ندارد، اشکالی ندارد، با ضابطه دیگران اشکال دارد. و اصل تنظیم این ضوابط برابر استنباط از این حدیث شریف است که از این حدیث شریف ما چه می‌فهمیم؟

پس آنچه را که بعضی از متأخران اهل لبنان به عنوان *الفقه علی المذاهب الأربعة* تنظیم کردند و به آنها اجماع کل را اسناد دادند، این ناصواب است؛ برای اینکه بین «أبی حنیفه» و غیر «أبی حنیفه» اختلاف است، آنها اتفاق تام ندارند. در بعضی از امور باهم متفق هستند، چه اینکه در بین ما هم در بعضی از امور متفق هستیم. پس عمده این است.

اینکه در بحث قبل عرض شد اگر یکی از آقایان این کار را بکند حالا ممکن است کمک فکری هم شود، کار لازمی است! اگر این قاعده «شغار» که جزء قواعد فقهی ماست و تاکنون روی آن کار نشده و به عنوان قاعده فقهی عرضه نشده است، جا دارد که بعضی از بزرگان این کار را بکنید. و مستحضرید که فقه؛ هم خودش را اداره کرده و می‌کند، هم قواعد فقهیه را تأمین می‌کند، هم قواعد اصولیه را. ما اول فقه داشتیم نه قواعد فقهیه و نه اصول؛ به برکت بررسی‌های دقیق فقهی فقیهان، هم قواعد فقهیه سامان پذیرفت، هم اصول؛ اول اصولی در کار نبود. این استصحاب اول در خود فقه مطرح شد، بعد توسعه پیدا کرد و بعد مرزش را جدا کرد؛ قاعده «لا ضرر» [3] این چنین است، قاعده «تجاوز» [4] این چنین است، قاعده «فراغ» این چنین است، قاعده «عسر و حرج» این چنین است و همه قواعد، اینها از فقه استنباط شده و بیرون رفته است. قاعده «شغار» هم این چنین است؛ اگر تاکنون درباره قاعده «شغار» کسی کتابی نوشته «طوبی‌له و حسن مآب» و اگر نشد - إن شاء الله - به دست یکی از شما بزرگان باید انجام شود و اینکه بعضی از آقایان نوشتند *الفقه علی المذاهب الخمسة* و گفتند «بالاتفاق» هست، این چنین نیست «بالاتفاق» نیست. خود صاحب جوهر متفطن به فرق بین «أبی حنیفه» و دیگران است و اختلاف دارند.

الآن ما باید آن صورت مسئله را به خوبی تبیین کنیم که اصل اولی چیست؟ اگر اصل اولی مشخص شد که چیست، هر اندازه که از این نصوص شغار استفاده کردیم به آن عمل می‌کنیم و از آن اصول اولیه خارج می‌شویم؛ وگرنه برابر آن اصول اولیه عمل می‌کنیم. آن اصول اولیه گذشته از «اصالة الحل»، «اصالة الاباحه» و مانند آن، اصل قرآنی است که اماره است که بعد از بیان محرمات فرمود: ﴿وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ﴾ [5] این اصل قرآنی است، این دیگر نیازی به «اصالة الحل» و مانند آن ندارد. این اصل قرآنی می‌گوید به اینکه اگر چنانچه این محرمات «نَسَب» و «رِضَاع» و «مِصَاهِر» و «لَعَان» و «کُفْر» و مانند آن نبود، این شش سبب نبود، هر زنی برای هر مردی حلال است ﴿وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ﴾، این می‌شود اصل قرآنی و مرجع هم همین اصل است؛ حالا یا عموم این است یا اطلاق این است. اگر در موردی خود این اصل قرآنی که اماره است جاری نشد، آن‌گاه به اصل عملی مثل «اصالة الحل» تمسک می‌شود.

یک بیان لطیفی «ابن رشد» داشت که در بحث قبل اشاره شد و آن این است که ایشان می‌گوید سر اختلاف علمای عامه که آیا در همه موارد نکاح شغار باطل است یا در بعضی از موارد، این است که آیا این حدیث نهی از شغار، معلل به عدم عوض است یا نه؟ اگر معلل به عدم عوض بود، در جایی که بضع در مقابل بضع است به اضافه «مهر المثل»، این باید حلال باشد، چرا؟ چون علت بطلان نکاح شغار این است که این عقد عوض ندارد، فقط بضع در مقابل بضع است و اگر معلل نباشد به اطلاق حدیث حرمت شغار تمسک می‌کنیم. ما هستیم و این روایات ما، ببینیم که آیا معلل است یا نه؟ اگر این روایات معلل کرد که چون عوضی در کار نیست این نکاح حرام است،

پس اگر بضع در مقابل بضع باشد به اضافه مهري، اين نبايد حرام باشد و اگر معللي نشد و علتی در کار نبود، چه عوض باشد چه عوض نباشد، همين که نکاح در مقابل نکاح، عقد در مقابل عقد، به عنوان تعهد دو جانبه، اين می شود باطل؛ وگرنه از اينکه دو نفر بخواهند فاميل هم شوند، ارحام هم شوند، اين يکي به او دختر بدهد، دختر او را می گيرد که رايج است، تعهدي در کار نيست، عقدي در مقابل عقد نيست؛ اما اگر در متن قرارداد عقد پدر بگويد اين دختر را به عقد تو در می آورم به اين شرط که تو دختری را به عقد من در بياوري، عقدي در مقابل عقد باشد، حالا اگر ما توانستيم از اين یک ضابطه بدست بياوريم، همان طوري که در بحث هاي قبلي اشاره شد، می شود قاعده کلي؛ چه خواهر باشد، چه دختر باشد، چه زن ديگر باشد؛ «أي امرأة کانت». پرسش: ...؟ پاسخ: نه، آن عقد در مقابل عقد نيست، اينها عقد می کنند و یک مهریه دارند، اين یک تعاون متقابلي است؛ نه اينکه عقد در مقابل عقد باشد. او عقد می کند با یک مهریه ای، ديگری عقد می کند با یک مهریه ای، یک تعاون متقابلي است که به يکديگر کمک می کنند. پرسش: ...؟ پاسخ: اگر نباشد، عقد در مقابل عقد باشد، ولو آنها اهداف جزئی باشد می شود شغار؛ يعني عقد را در مقابل عقد قرار بدهند. پرسش: ...؟ پاسخ: مصلحت مهمه را در عقد که پياده نمی کنند، در تعاون و در بهزيستی و در کميته امداد و اينها پياده می کنند، مصلحت مهمه را که نمی آوردند در حدّ تشريع؛ عقد می کنند آن وقت در کنارش مصالح مهمه خودشان را هم انجام می دهند. اما عقد در مقابل عقد باشد اين مشکل است.

پس صورت مسئله عموم ﴿وَ أَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ﴾ است؛ اطلاق يا عموم اين مرجع است، هر جا شک کردیم اين می شود حلال و اگر چنانچه دست ما از اين عموم کوتاه شد، آن «اصالة الحل» سرچايش محفوظ است. پرسش: ...؟ پاسخ: چرا! اما اصل اولي، استصحاب فساد است و استصحاب، اصل عملي است؛ اگر یک اماره ای ما داشتيم که بر اين استصحاب حاکم بود او مقدم است، مضافاً به اينکه اين جزء معاملات نيست. در نکاح گفتند صبغه عبادي دارد به اين شرط که در آن اقاله نيست، در آن خيار نيست و مانند آن.

اصل اولي ﴿وَ أَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ﴾ است؛ يعني اول بعد از بيان اين محرمات شش گانه، فرمود «ما سواي» اينها حلال است. نکاح شغار به همان اندازه اي که دلالت آن تام است، از ﴿وَ أَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ﴾ خارج است، بقيه می ماند حلیت؛ حالا يا بقيه را «اصالة العموم» يا «اصالة الاطلاق» همين آيه تأمين می کند، يا اگر هم شک کردیم «اصالة الحل» تأمين می کند. البته در مسئله «نفوس» و «دماء» و «فروج» و مانند آن احتياط محکم است. آن یک مطلب ديگری است.

غرض اين است که نه بين خود ما اتفاق کلي است؛ براي اينکه معلوم نيست همين فروعی که گفته می شود بين فقهاي ما اختلاف است؛ در فلان جا حلال است يا در فلان جا حرام، مرحوم محقق (رضوان الله عليه) می فرمايد اين را گفتند حرام است «و فيه تردد». اين یک قاعده فقهي می خواهد که ما تردد نکنيم. ضابطه ما هم منضبط باشد، آیا ضابطه ای که شهيد ثاني گفته که یک خطي است آن تام است؟ يا ضابطه ای که در کشف اللثام و مانند آن است که تقريباً يکی - دو سطري است آن تمام است؟ آیا تردد مرحوم محقق تام است؟ آیا فتوا به صحت بعضي از فقها تام است؟ غرض اين است که عظمت مرحوم صاحب جوهر اينجاها مشخص می شود که هم به فتاواي علماي خاصه سلطه و اشراف دارد، هم نسبت به آنها؛ وگرنه همين بزرگوارى که الفقه علي المذاهب / الخمسة نوشته در لبنان، با اينکه دسترسي آنها به آن منطقه به کتاب هاي اهل سنت بيش از اين منطقه بوده و هست، «مع ذلک»

یکسر می‌گوید به اتفاق همه آنها نکاح شغار باطل است؛ در حالی که «ابن رشد» البته محقق است. در میزان الکبری شعرانی هم این‌طور است که حالا آن را هم می‌خوانیم که ایشان هم بین فتوای «أبي حنيفة» و غیر «أبي حنيفة» فرق گذاشتند. حالا عبارت‌های مرحوم محقق روشن شود. بعد تتمه مطالب را از آن کتاب‌های دیگر و مرجع نهایی ما بررسی مجدّد نصوص است. آنچه که از این نصوص استفاده شده در حرمت و بطلان نکاح شغار «هو المحکم»، بقیه به «و أَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ» می‌رسیم که آن می‌شود اصل حاکم در مسئله.

مطلبی که مرحوم محقق فرمودند که بخشی از آنها در مسئله ششم گذشت این بود: «السادسة نکاح الشغار باطل و هو أن تتزوج امرأتان برجلين علي أن يكون مهر كل واحدة منهما نکاح الأخرى»؛ عقد به عقد، مهر به مهر، و آن مهر هم بُعْ باشد، همین! این نکاح شغار است و این قطعی است؛ غیر از این یک فروع زیر مجموعه دارد که مورد اختلاف است. «أما لو زوج الوليان كل واحد منهما صاحبه»؛ دوتا عقد کردند و در حریم این عقد این چنین نیست که عقدي در قبال عقد باشد، عقد کردند و این در خیلی از موارد یک رسم رایجی هم بود که این به او دختر می‌داد دختر او را می‌گرفت، این به او خواهر می‌داد با خواهر او را ازدواج می‌کرد، اینها بود؛ اما نه اینکه شرط این عقد، عقد دیگر باشد. «أما لو زوج الوليان كل واحد منهما صاحبه و شرط لكل واحدة مهرأ معلوماً فإنه یصح»؛ این به آن دختر می‌دهد با فلان مهریه، آن به این دختر می‌دهد با فلان مهریه؛ عقد در مقابل عقد نیست، بُعْ در مقابل بُعْ نیست، این یک قوم و خویشی متقابل است، اینکه حرام نیست، اینکه شغار نیست. پس آن «بالاتفاق» باطل و این دومی «بالاتفاق» صحیح است «فإنه یصح».

فرع سوم: «و لو زوج أحدهما الآخر»؛ این یکی دخترش را به او داد، «و لو زوج أحدهما الآخر و شرط أن یزوجه الأخری بمهر معلوم صح العقدان و بطل المهر»؛ این دوتا عقد صحیح است برای اینکه عقد در مقابل عقد نیست، این شرط دومی باطل است و چون شرط فاسد اگر مفسد عقد نباشد باعث بطلان این عقد نیست، این عقد صحیح است. «و لو زوج أحدهما الآخر و شرط أن یزوجه الأخری بمهر معلوم»؛ معلوم می‌شود که این دومی در مقابل اولی نیست، اولی هم در مقابل دومی نیست؛ این دومی یک عقدي است با شرط معلوم با مهر خاص است، نه عقد در مقابل عقد باشد. «صح العقدان و بطل المهر»؛ برای اینکه این زمینه آن است که آن عقد اولی مهریه این باشد؛ چون یکی‌اش مهریه دارد دومی مهریه ندارد، برای آن یکی که مهر مشخص نکردند. عبارت این است: «و لو زوج أحدهما الآخر و شرط أن یزوجه الأخری بمهر معلوم»؛ دیگری مهر معلوم دارد، ولی اولی که مهر معلوم ندارد؛ لذا می‌فرماید که عقدها صحیح است؛ اما این مهر که دومی قرار داده که «شَرَطَ» این باطل است. «لأنه شرط مع المهر تزویجاً»، این نکاح شغار به آن صورت نیست؛ این گفته که به این شرط که این دختر را بدهد با این مهریه؛ پس این عقد دوم مهریه دارد، اما «مع العقد»، مهر محض نیست، چه اینکه عقد محض هم نیست؛ چون «لأنه شرط مع المهر تزویجاً» و این شرط، شرط لازم نیست و ممکن است عقد را هم به فساد بکشاند و از طرفی هم نکاح «لا یدخله الخيار»؛ حالا نکاح «لا یدخله الخيار» حق است! شرط فاسد است و به زعم شما حق است! اما چرا عقد باطل باشد؟! این است که مرحوم محقق می‌فرماید که در این‌گونه از موارد تردد است. چون این شرط باطل است و این مهر باطل است، باید به «مهر المثل» برگردد؛ چون عقد بدون «مهر المثل» که نمی‌شود «فیکون لها مهر المثل»؛ اما ایشان فرمود: «و فیه تردد»؛ چرا عقد باطل باشد؟! حالا که شرط کردند چه بطلانی برای این شرط است؟! «و کذا لو زوج و شرط أن ینکحه الزوج فلانة و لم یذكر مهرأ»؛ دختر خود یا خواهر خود را به

همسري اين مرد داد و شرط کرد که اين زوج فلان زن به همسري اين قرار بگيرد، اين هم چرا باطل باشد؟! اين نکاح در برابر نکاح نيست. گفت اين کار را مي‌کنيم به اين شرط که شما زحمت بکشيد و اين تلاش و کوشش را بکنيد که آن يکي را همسر کنيد براي ما؛ آن يکي که همسر مي‌شود با مهر خاص و مانند آن است، اينکه نمي‌تواند حرمت داشته باشد؛ لذا مرحوم محقق در اين گونه از موارد تردد دارد.

مرحوم شهيد ثاني خيلي مقتدرانه اين دوتا متن را در دو مستوا شرح کرده است: هم شرايع را شرح کرده براي کسانی که کلاس بالاتر هستند، هم لمعه را شرح کرده براي کسانی که در کلاس مياني‌اند. هر دو به قلم همين شهيد ثاني است، منتها هم متن‌ها فرق دارد و هم شرح‌ها؛ هم مسالک را به عنوان شرح شرايع نوشت، هم روضه را - يعني شرح لمعه - شرح لمعه نوشت. اين يکي را براي اوساط، آنها را براي اوحدي، با دو قلم و در دو مستوا. اين تحقيقاتي که شهيد ثاني در مسالک دارد در روضه ندارد، در شرح لمعه ندارد.

مرحوم محقق يک تفريعي اينجا ذکر مي‌کند در ادامه همين مسئله ششم: «تفريع لو قال زوجتك بنتي علي أن تزوجني بنتك علي أن يكون نکاح بنتي مهراً لبنتك صح نکاح بنته و بطل نکاح بنت المخاطب»؛ چون دو جانبه نيست. اگر بگويد مهر نکاح من، نکاح دختر توسست و مهر نکاح تو، نکاح دختر من است، اين همان شغار است. اما اگر يکجانبه باشد آنجا که مهر يکجانبه، نکاح ديگري قرار گرفت، آن مي‌شود باطل؛ آنجا که قرار نگرفت مي‌شود صحيح. پس شغار گاهي دو جانبه است مي‌شود باطل، گاهي يک جانبه است و اگر يکجانبه شد آن شغار مصطلح نيست، مشمول ادله شغار نيست، بلکه مشمول اطلاقات [\[6\]](#) است. «لو قال زوجتك بنتي علي أن تزوجني بنتك»؛ اگر در همين حد باشد، عقد در مقابل عقد، بضع در مقابل بضع، مي‌شود نکاح شغار و محرم؛ اما اگر اين چنين شد، بگويد: «زوجتك بنتي علي أن تزوجني بنتك علي أن يكون نکاح بنتي مهراً لبنتك»، اما نکاح بنت تو «مهراً لبنتي» نباشد، اين «صح نکاح بنته و بطل نکاح بنت المخاطب»، چرا؟ براي اينکه بضع آن يکي مهر اين شد. «و لو قال علي أن يكون نکاح بنتك مهراً لبنتي بطل نکاح بنته و صح نکاح بنت المخاطب»؛ اگر اين فرع را گفت که نکاح بنت تو مهر بنت من باشد، اين نکاح بنت او باطل است و نکاح بنت مخاطب صحيح است؛ براي اينکه اين بضع را در معرض مهر ديگري قرار نداد، بضع هر کسي براي اوست. اگر اين بضع را مهر او قرار بدهد؛ هم براي اين زن است، هم بهره را آن مرد مي‌برد، اين طور نيست که حالا وقتي که اين را مهر او قرار دادند چيزي نصيب اين زن شود. بنابراين آن جايي که بضع مهر قرار مي‌گيرد گاهي از طرف اولي است و گاهي از طرف دومي، اين مي‌شود باطل؛ اگر در دو طرف باشد، هر دو طرف مي‌شود باطل؛ اگر بضع مهر قرار نگیرد، يک قراردادي است که اين دختر به او مي‌دهد و او هم دختر اين را مي‌گيرد، هر کدام هم يک مهریه خاصي دارند، اين ديگر شغار نيست، بلکه مشمول اطلاقات اوليه است. تا اينجا مسئله ششم بود که ذکر شد. اما اينکه بعضي از فقهاي ما آمدند گفتند که اهل سنت به اتفاق، نکاح شغار را باطل مي‌دانند و *الفقه علي المذاهب الخمسة* نوشتند؛ همان طوري که در *بدایة المجتهد* هست که بين «أبي حنيفة» و غير او اختلاف است و همان طوري که خود صاحب *جوهر* (رضوان الله عليه) تظنن دارد که بين «أبي حنيفة» و غير آنها اختلاف است، بايد تفصيل داد، نمي‌شود ادعاي اجماع کرد؛ حالا يک شيطنتي هم در خلال کلمات اينها هست. نکاح شغار يک چيز «بين الغي» است؛ حالا ممکن است در بعضي از فروع زير مجموعه آن اختلاف باشد، ولي اصل آن «بين الغي» است و محرم حتمي است، آمدند اين را در کنار متعه قرار دادند! اين نه تنها *بدایة المجتهد* است، اين شيطنت قبل از او هم هست. اين *ميزان الكبرى* از

«عبدالوهاب شعراني» است که دو جلد است، در جلد دوم مسئله نکاح شغار را که مطرح می‌کنند، همین بیان را بعد به ضمیمه نکاح متعه جزء محرمات اسلام می‌شمارند. جلد دوم میزان الکبری «عبدالوهاب شعراني» که از فقهای نامی آنهاست، صفحه صد؛ البته با طبع قدیمی که نزد ما بود، عبارت ایشان این است: «و من ذلک قول الأئمة کلهم» که منظور از ائمه همان چهار نفر است. «إن نکاح المتعة باطل»؛ اول نکاح متعه را ذکر می‌کند، بعد نکاح شغار را. «و من ذلک قول الأئمة کلهم أن نکاح المتعة باطل مع قول» برخی «من الحنفیه أن الشرط یسقط و یصح النکاح علی التعبد»؛ چون نکاح منقطع مثلاً باطل است، اگر کسی بگوید «متعک» به این شرط که تا این مدت باشد، این شرط فاسد است، یک؛ الغا می‌شود، دو؛ تبدیل می‌شود به نکاح دائم، این سه؛ مثل اینکه اگر مهر باطل مثل خمر و خنزیر را مهر قرار بدهند، این الغا می‌شود، یک؛ تبدیل می‌شود به یک مهر صحیح و آن «مهر المثل» است، دو؛ عقد بدون مهر که نمی‌شود! اینجا هم به زعم اینها چون زمان قرار دادن برای نکاح - معاذالله - بدعت است، این زمان قرار دادن باطل است و عقد را باطل نمی‌کند و این عقد تبدیل می‌شود به عقد دائم و صحیح می‌شود. بعد گفتند که «إن الشرط» که مثلاً یکساله باشد یا دو ساله باشد «یسقط»، «و یصح النکاح علی التعبد اذا کان بنفس التزویج»؛ البته اگر بگوید: «متعک»، این مشکل دارد؛ اما اگر بگوید: «أنکحت» یا «زوجت» این‌گونه از الفاظ در صیغه عقد نکاح منقطع بکار ببرد، چون اینها می‌توانند صیغه عقد نکاح دائم باشند، آن زمانی که معین کردند آن فاسد است، تبدیل می‌شود نکاح موقت به نکاح دائم. «و ان کان بلفظ متعة فهو موافق للجماعة»؛ «أبی حنیفه» با دیگران هم موافق است می‌گوید این باطل است؛ نه اینکه شرط فاسد است و تبدیل می‌شود به نکاح دائم. پس اگر بگوید: «متعک»، یکساله یا دوساله، این باطل است؛ اما اگر بگوید: «أنکحت» یا «زوجت» مدت معین کند دوساله، این مدت تعیین کردن، این شرط باطل می‌شود و تبدیل می‌شود به نکاح دائم؛ مثل اینکه اگر مهری را به عنوان خمر و خنزیر قرار بدهد، این باطل است و تبدیل می‌شود به «مهر المثل» «فهو موافق للجماعة فی البطلان». «فالأول» تام است «لنسخ نکاح المتعة بإجماع الأمة» - معاذالله - «و الثاني مخفف بشرط الذي ذكره». «فالأول مشدد»؛ یعنی کار تشدیدي است و تحریمی است؛ برای اینکه نکاح متعه به اجماع «و جعلناهم أئمة یذغون إلی النار» [7] باطل است. «و الثاني مخفف» که آسان تر است، «بالشرط الذي ذكره فرجع الأمر إلی مرتبی المیزان». این میزان الکبری که «عبدالوهاب شعراني» نوشته تقریباً تألیف بین مذاهب آنهاست. این درباره نکاح متعه که اگر اختلافی بین ائمه آنها هست در کجاست؟!

بعد از جریان نکاح متعه، می‌فرماید: «و من ذلک» از این اختلاف نظر که مبناي علمی دارد: «قول الشافعي و أحمد» است که «أن نکاح الشغار باطل مع قول أبی حنیفه» که «أن العقد صحیح و المعروف فاسد»؛ این اختلاف نظری که بین ائمه آنها هست دارد توجیه می‌کند که کجاها باهم متفق‌اند و کجاها با هم مختلف‌اند، آنجایی که با هم مختلف‌اند راز آن چیست؟ در نکاح متعه یک اختلاف «فی الجملة» دارند که راز آن این است؛ در نکاح شغار یک اختلاف «فی الجملة» که نمی‌بیند. این را در کنار نکاح شغار به عنوان یک امر «بین الغی» به شاگردانشان تعلیم می‌کردند؛ سالیان یعنی سالیان! «و من ذلک قول الشافعي و أحمد أن نکاح الشغار باطل مع قول أبی حنیفه» که «إن العقد صحیح و المهر فاسد فالأول مشدد و الثاني فیہ تخفیف»؛ این شدت و خفت، راجع به حرمت و عدم حرمت است، «فرجع الأمر إلی مرتبی المیزان»؛ آن وقت اختلافات دیگری هم هست که نقل می‌کنند. ما وحدتمان سرچایش محفوظ است، تقریب هم سرچایش محفوظ است، اختلافات کلامی که اولی است و اختلافات فقهی که دومی است، اینها هم سرچایش محفوظ است. ما باهم برادریم؛ اما می‌گوییم، در این مبنا اینها «علی الباطل» اند، اینها



سرجایش محفوظ است. معنای آن این نیست که ما بحث‌های فقهی نکنیم یا بحث‌های کلامی نکنیم؛ هم مسلمانیم، هم علیه کفر می‌جنگیم، هم اختلاف علمی را داریم «إلي يوم القيامة» تا اینکه - إن شاء الله - حل شود. بعضی از اختلافات است که ذات اقدس الهی فرمود این تا قیامت هست.

در سوره مبارکه «مائده» دوجا فرمود به اینکه دو گروه هستند که با هم اختلاف دارند، اختلاف دارند یعنی اختلاف دارند! تا کی؟ تا روز قیامت؛ این با نشست و امضا و تفاهم و اینها حل نمی‌شود، فرمود من این کار را کردم. اختلاف اگر چنانچه روی مسائل مالی و این چیزها باشد با تفاهم و جلسه و همایش و کنگره و اینها حل می‌شود؛ اما اگر - خدای ناکرده - در اثر ناکارآمدی سقیفه در قبال غدیر باشد، این‌گونه از اختلافات را فرمود من خودم اینها را به جان هم انداختم. همه جای قرآن ما را به اتحاد دعوت کرده است؛ مثل اینکه در همه جای قرآن ما را به سلامت دعوت کرده است؛ اما اگر یک عده خیلی به بیراهه و کج‌راهه رفتند آنها را به یک غده بدخیم مبتلا می‌کند. فرمود این اختلاف را من به جان یهودی‌ها انداختم، این اختلاف را من به جان مسیحی‌ها انداختم؛ شما برای یهودی‌ها و مسیحی‌ها بخواهید تقریب تشکیل بدهید اینها را باهم برادر کنید «إلي يوم القيامة» نمی‌شود «وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» [8] در سوره مبارکه «مائده» برای یهودی‌هاست، خفیف‌تر از این برای مسیحی‌ها در همان سوره مبارکه «مائده» است: «فَأَعَزَّنَا» که این اغراء خفیف‌تر از القاء است «فَأَعَزَّنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» [9] کسی که با انبیا سازت، «يَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ» [10] بود و ده‌ها مشکل ایجاد کرد، ذات اقدس الهی چنین تازیانه‌ای به آنها می‌زند. اگر - خدای ناکرده - اختلاف در یک جایی در اثر این انتقام بدخیم الهی باشد، این با «دار التقرب» و سالن سران و کنفرانس و اینها حل نمی‌شود. بعضی از اختلاف‌هاست که مسائل عادی بود و سوء تفاهم و مسائل مالی و مسائل سیاسی و مسائل اجتماعی، اینها حل می‌شود؛ آن‌که ما را به اعتصام به حبل دعوت کرده است، فرمود: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» [11] و این امر را با نهی از تفرقه جمع کرد: «وَلَا تَفَرَّقُوا»، که بسیار کم است چنین چیزی که خدا به یک چیزی امر کند و ضد آن را نهی کند. مستحضرید در این‌گونه از موارد دوتا تکلیف نیست، این ناظر به شدت تکلیف اولی است، این دوتا گناه نیست، «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ اما در بعضی از موارد فرمود ما اینها را به جان هم انداختیم. اگر - خدای ناکرده - انسان خیلی بیراهه برود و گرفتار قهر الهی بشود و خود خدا اینها را به جان هم بیاندازد، این با تقریب و کنفرانس و اینها حل نمی‌شود. فرمود من دیدم که اینها لایق نیستند، اینها را به جان هم انداختم.

بنابراین بحث کلامی ما سرجایش محفوظ است، بحث فقهی ما هم سرجایش محفوظ است، حقانیت ما و بطلان آنها را هم در هر جا می‌گوییم، باهم هستیم و داریم با هم زندگی می‌کنیم. هرگز برای هم‌دیگر اسلحه نمی‌کشیم، هرگز با هم‌دیگر دعوا راه نمی‌اندازیم. در این مسجدها و محافل علمی بله، بحث‌های ما سرجایش محفوظ است؛ حالا برای اینکه آنها گفتند خوب است، ما بگوییم بد است؟! آنها آمدند توطئه کردند نکاح «بَيْنَ الْغِي» را در برابر نکاح «بَيْنَ الرُّشْد» قرار دادند! گفتند نکاح متعه باطل است «وَمِنْ ذَلِكَ نِكَاحُ الشَّغَارِ» نکاح شغار هم باطل است. چه کاری می‌خواستند بکنند که نکردند؟! چه کاری از دستشان برآمد که نکردند؟! بنابراین ما بحث‌های علمی‌مان سرجایش محفوظ است. با یکدیگر هم مصافحه می‌کنیم، اسلحه هم نمی‌کشیم، با هم هستیم و علیه بیگانه هم می‌جنگیم.

- [1] [الكافي، الشيخ الكليني، ج 5، ص 361، ط.الاسلامية.](#)
- [2] [مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، الشهيد الثاني، ج 7، ص 420 و 422.](#)
- [3] [الكافي، الشيخ الكليني، ج 5، ص 294، ط.الاسلامية.](#)
- [4] [تهذيب الاحكام، الشيخ الطائفة، ج 1، ص 364.](#)
- [5] [سوره نساء، آيه 24.](#)
- [6] [سوره نساء، آيه 24.](#)
- [7] [سوره قصص، آيه 41.](#)
- [8] [سوره مائده، آيه 64.](#)
- [9] [سوره مائده، آيه 14.](#)
- [10] [سوره آل عمران، آيه 21.](#)
- [11] [سوره آل عمران، آيه 103.](#)